

بررسی مراحل

امکان اخذ و عدم امکان قصد امر در متعلق امر*

- علی قربانی خراسانی^۱
- هادی شمس آبادی^۲

چکیده

آراء و انظار مختلفی در باب تعبدی و توصلی مطرح شده و بحث از این است که آیا امکان اخذ قصد امر در متعلق امر وجود دارد یا خیر؟ بررسی این مسأله در چهار مرحله انجام شده است. اول: در امکان تقیید متعلق امر، به قصد امر در مرحله تصور امر است. دوم: در امکان و عدم امکان تقیید متعلق امر به قصد امر، در مرحله جعل و انشاء می باشد. سوم: در امکان و عدم امکان تقیید متعلق امر، به قصد امر در مرحله فعلیت امر است. چهارم: در امکان تقیید متعلق امر به قصد امر، در مرحله امتثال بحث می شود. بعد از بررسی، نتیجه چنین شد که اخذ و اعتبار قصد امر، در متعلق به امر اول، قابل تعقل نمی باشد.

واژگان کلیدی: تعبدی، توصلی، قصد امر، تقیید متعلق امر

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۰.

۱. مدرّس دروس خارج حوزه علمیه خراسان (نویسنده مسئول) (Khorasani@gmail.com).

۲. مدرّس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان، دکترای فقه و مبانی حقوق از دانشگاه فردوسی مشهد.

مقدمه

در شریعت اسلام، در مواردی که دلیل بر توصلیت یا تعبدیت وجود داشته باشد، محلی برای بحث وجود ندارد. اما در برخی از واجبات، معلوم نیست که آیا از نوع واجب تعبدی می‌باشد و یا از نوع واجب توصلی است، مانند عتق در باب کفاره در مثل «اعتق رقبة». به این معنا که، آزاد کردن رقبه بدون قصد قربت، آیا محصل غرض مولا می‌باشد و یا آزاد کردن رقبه با قصد قربت، محصل غرض مولا است. این مطلب، منشأ طرح مسأله تعبدی و توصلی در علم اصول شده است (خراسانی، ۱۴۰۹: ۷۲).

سؤالات تحقیق

اگر احراز کردیم چیزی واجب است، ولی معلوم نشد که آن واجب، واجب تعبدی است یا توصلی، آیا می‌توان به اطلاق لفظی یا اطلاق مقامی تمسک نمود و توصلی بودن واجب را از آن استفاده کرد؟
اگر امکان استفاده از اطلاق نبود و نوبت به اصل عملی رسید، مقتضای اصلی عملی، براءت از تعبدیت است و یا اشتغال به تعبدیت؟

۱. محل نزاع در صورت شک در تعبدیت و توصلیت

محل نزاع و بحث در اصل لفظی داخلی است، به این معنا که آیا اطلاق خود صیغه می‌تواند شک و شبهه تعبدیت را بردارد و بگوید که این واجب، واجب توصلی است و یا اینکه نمی‌تواند شک در تعبدیت را بردارد؟ پر واضح است که تحقیق در مقتضای اصل لفظی داخلی، متوقف است بر اینکه بحث را در دو مقام ثبوت و اثبات، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. اول باید بررسی کنیم که آیا به حکم عقل و به حسب مقام ثبوت، اطلاق صیغه امر نسبت به قصد قربت معقول است یا خیر؟ و پس از اتمام مرحله ثبوت، آن‌گاه باید بررسی کنیم که مقتضای مقام اثبات چیست؟

۱-۱. تمییز و افتراق تعبدی و توصلی

محقق خراسانی می‌نویسد:

وجوب تعبدی آن است که غرض از آن حاصل نمی‌شود، مگر به اتیان متعلق آن به

وجه قربی و به قصد امتثال نظیر نماز و وجوب توصلی آن است که غرض حاصل می‌شود مطلقاً، چه اتیان همراه با قصد امتثال باشد و چه اتیان متعلق، همراه با قصد امتثال نباشد، مانند: طهارت لباس (خراسانی، ۱۴۰۹/۷۲).

۱-۲. امر دوم از امور تعبّدی و توصلی

صاحب کفایه می‌فرماید: اطلاق صیغه از جهت ماده، نسبت به قصد قربت ممکن نیست و ایشان، قائل به استحالة اخذ امر به معنای قصد الامر، در متعلق امر شده است و می‌نویسد اگر قصد قربت در متعلق امر اخذ شود، مکلف قدرت بر امتثال نخواهد داشت. بنابراین مأمور به، یک حصّه خاصه (مانند نماز مقید به قصد الامر) می‌باشد و امتثال آن حصّه خاصه که مقید به قصد قربت شده، ممکن نیست (خراسانی، ۱۴۰۹: ۷۳). البته به نظر می‌رسد صاحب کفایه دو مطلب را در آمیخته است چرا که اخذ و اعتبار قصد قربت در متعلق امر، مربوط به جاعل و شارع می‌باشد و امتثال متعلق امر مقید به قصد قربت، مربوط به مکلف است.

۲. بررسی مراحل امکان اخذ و عدم امکان قصد امر در متعلق امر

بحث از امکان اخذ و عدم امکان اخذ قصد امر در متعلق امر را، در چهار مرحله بررسی می‌کنیم:

مرحله اول: در امکان تقیید متعلق امر به قصد امر، در مرحله تصوّر آمر است.

مرحله دوم: در امکان و عدم امکان تقیید متعلق امر به قصد امر، در مرحله جعل و انشاء می‌باشد.

مرحله سوم: در امکان و عدم امکان تقیید متعلق امر به قصد امر، در مرحله فعلیت امر می‌باشد.

مرحله چهارم: در امکان تقیید متعلق امر به قصد امر، در مرحله امتثال می‌باشد.

۲-۱. مرحله تصوّر

به این معنا که آیا اعتبار و اخذ قصد الامر، در متعلق امر محذوری دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر، تقیید متعلق امر به قصد قربت، آیا قابل تصوّر می‌باشد یا خیر؟ یعنی تقیید

متعلق امر به قصد امر به حسب مقام تصوّر، آیا ممکن می‌باشد یا به حسب مقام تصوّر و تعقل ممکن نیست؟

گفته شده است که تقييد متعلق امر به قصد امر به حسب مقام تصوّر، محال است، چون امر (اقيموا) متوقف بر صلاة به قصد الامر می‌باشد. بنابراین، پس باید قبل از امر نمودن، خود این امر (اقيموا) و فرمان تصوّر شود و تصوّر امر، بدون تصوّر متعلق و مأمور ممکن نمی‌باشد، پس باید مأمور و متعلق، که صلاة به قصد الامر می‌باشد نیز تصور شود. با توجه به اینکه متعلق و مأمور، مرکب از صلاة و قصد الامر است، به ناچار باید صلاة و قصد امر، هر دو تصوّر شود و از سویی تا امر و فرمانی (اقيموا) از مولا صادر نشود، متعلقی نخواهد بود. در حقیقت، تصوّر متعلق بستگی به تصور امر آمر دارد و تصوّر امر آمر، بستگی به متعلق دارد و این دور می‌باشد و باطل است.

پاسخ مرحوم مشکینی به دور

مرحوم مشکینی در پاسخ از اشکال دور می‌نویسد: بین موقوف و موقوف علیه، تغایر می‌باشد. یعنی موقوف، شخص امر است و موقوف علیه، طبیعی امر می‌باشد و پُر واضح است که شخص، غیر از طبیعت است. به این بیان که متعلق امر صلاة، به قصد امر می‌باشد و امر و فرمانی که در صلاة به قصد امر، جزء و متعلق واقع شده است، طبیعت الامر است و امر و فرمانی که به خود این صلاة مقید تعلق می‌گیرد، شخص امر می‌باشد و تصوّر شخص امر، توقف بر تصوّر طبیعت امر دارد و لکن تصوّر طبیعت امر، متوقف بر تصوّر شخص امر ندارد و در دور معتبر می‌باشد که موقوف و موقوف علیه، حقیقتاً یک چیز باشد و زمانی که بین موقوف و موقوف علیه، اختلاف به حسب شخص و طبیعت بوده باشد، دوری لازم نخواهد آمد.

سپس مرحوم مشکینی، محل بحث را به قضیه «کلّ خبری صادق» قیاس نموده، به این بیان که اگر این قضیه، خود این خبری که داده‌ایم را هم در بر بگیرد، دور لازم می‌آید، زیرا صحیح و صادق بودن قضیه «کلّ خبری صادق»، در صورتی تصوّر می‌شود که خود این خبری که داده‌ایم صادق باشد و صادق بودن خبری که داده‌ایم در صورتی صادق است که «کلّ خبری صادق» صحیح و سالم باشد و این دور و محال است.

به هر بیانی که از دور در مورد «کَلّ خبری صادق» پاسخ دادیم، به همان بیان از دور در محلّ بحث پاسخ می‌دهیم و پاسخ این است که موضوع در قضیه «کَلّ خبری صادق»، طبیعت خبر است و موضوع در خبری که ما داده‌ایم، شخص خبر می‌باشد. نظیر این مطلب، در بحث ما جریان دارد، یعنی تصور امر (صلّ)، توقّف بر تصوّر متعلّق (صلاة به قصد امر) دارد و امری که موقوف می‌باشد، مراد از آن شخص امر است و امری که در متعلّق مأخوذ می‌باشد، طبیعت الامر است، پس دوری لازم نمی‌آید.

اگر حکم در این قضیه که «صادق» می‌باشد، خود جمله «کَلّ خبری صادق» را شامل شود، دور لازم می‌آید. در اینجا، یک شخص خبر و یک طبیعت خبر داریم. چون «کَلّ خبری صادق» خودش خبر می‌باشد که موضوع واقع شده برای طبیعت خبر و «کَلّ خبری صادق»، شامل خود این خبر نمی‌شود. خلاصه این که، شخص این خبر، یعنی اینکه «کَلّ خبری صادق» خبر است، توقّف دارد بر حکم موجود در این قضیه که «صادق» است و حکم که «صادق» باشد، توقّف بر طبیعت خبر دارد که موضوع حکم واقع شده است. بنابراین، خبر بر طبیعت خبر توقّف دارد و موضوع در قضیه، جنس خبر و طبیعت خبر است که بر شخص این خبر، موقوف نمی‌باشد (مشکینی، ۱۴۱۳: ۱/۱۰۷).

لازم به ذکر است که بیان مرحوم مشکینی مخدوش است و قیاس محلّ بحث به قضیه «کَلّ خبری صادق»، مع الفارق است، زیرا موضوع در قضیه «کَلّ خبری صادق»، طبیعت خبر می‌باشد و شخص این خبر که «کَلّ خبری» باشد، غیر از طبیعت خبر است، بنابراین مشکلی وجود ندارد. برخلاف محلّ بحث که با طبیعت الامر و شخص الامر، مشکل دور حل نمی‌شود، زیرا نماز به قصد امر، مطلوب مولا است، نه اینکه نماز به قصد طبیعت الامر، مطلوب مولا باشد. وقتی که شارع می‌فرماید صلّ، یعنی به قصد همین امر (صلّ) نماز بخوان. وقتی به قصد شخص امر شد، اشکال دور لازم می‌آید و اشکال برگشت می‌کند، چون شخص امر در مقام تصوّر، هم موقوف و هم موقوفّ علیه می‌باشد.

لذا، در پاسخ به دور صحیح این است که بگوییم اعتبار به اخذ قصد الامر، در متعلّق امر، مستلزم دور نمی‌باشد، زیرا دور وقتی لازم می‌آید که یک وجود، هم موقوف

باشد و هم موقوفٌ علیه و در مقام ما، دو موجود و دو تصوّر می‌باشد. یعنی اگر بنا شد موقوف، شخص باشد و موقوفٌ علیه شخص دیگر باشد، پُر واضح است که دوری لازم نمی‌آید و مولا وقتی می‌خواهد امر به نماز، به قصد خود این امر بکند، امری که می‌خواهد صادر کند را تصوّر می‌کند و فعلی که بعداً می‌خواهد از او صادر شود را نیز تصوّر می‌کند و متعلّق را که صلاة به قصد امر است نیز تصور می‌شود و زمانی که می‌خواهد امر کند، در ظرف امر، دوباره امر را تصوّر می‌کند، بنابراین، موقوف یک شخص است و موقوفٌ علیه شخص دیگر است. مانند اینکه شما، زید را دو مرتبه تصوّر کنید و یک ماهیت جزئی، دو وجود به حسب تصوّر پیدا کند، یک وجود (شخص امر) در مرحله متعلّق تصوّر می‌شود و یک وجود به تصوّر دیگر (تصوّر دوم) که محقق فعل و فاعل است، تصور می‌کند.

بنابراین، شخص امر به یک وجود تصوّری، متعلّق واقع شده است و به وجود تصوّری دیگر، متعلّق متعلّق واقع شده است. خلاصه این که، ماهیت جزئی (امر جزئی به نماز)، دو وجود تصوّری پیدا می‌کند، یک وجود تصوّری، مقوم متعلّق است و وجود تصوّری دیگر که محقق خود فعل (امر کردن) می‌باشد و دور، به تعدّد تصوّر شخص مرتفع می‌شود و نیازی به تعدّد شخص و طبیعت نمی‌باشد (مشکینی، ۱۴۱۳: ۱/۳۵۷).

۲-۲. مرحله دوم یا مرحله انشاء و جعل

محقق خراسانی در مقام انشاء و جعل می‌نویسد: «وذلك لاستحالة أخذ ما لا يتألی إلا من قبل الأمر فی متعلقه»: اخذ و اعتبار آنچه که از ناحیه امر پیدا می‌شود، در متعلّق امر معقول نیست و قابل جعل و انشاء نمی‌باشد (خراسانی، ۱۴۰۹: ۷۲).

نسبت امر به متعلّق، نسبت عرض به موضوع است، یعنی همچنان که عرض، محتاج به موضوع است، امر نیز محتاج متعلّق می‌باشد و وقتی که امر محتاج به متعلّق باشد و نسبت آن، نسبت موضوع و عرض باشد، قهراً هر موضوعی به حسب رتبه، متقدّم بر عرض است و هر عرضی به حسب رتبه، متأخّر از موضوع می‌باشد. در نتیجه رتبه امر، متأخّر از متعلّق است. بنابراین، به حسب مقام جعل و انشاء، اگر جاعل بخواهد امر را در متعلّق الامر اخذ و اعتبار کند، لازمه اش این است امری که در رتبه عرض است، در

عین حال در مرتبه موضوع (معروض) و متعلق بوده باشد و عارض، در رتبه معروض واقع شود، لذا به دو جهت، اشکال استحاله لازم می‌آید.

اشکال اول از این جهت که امر، بر متعلقش متوقف است، همانطور که عرض بر موضوعش توقف دارد و از سوی دیگر، چون امر در متعلق مأخوذ می‌باشد، توقف بر خود این امر دارد که عرض است. پس لازم می‌آید که عرض، توقف بر موضوع داشته باشد و موضوع بر عرض، توقف داشته باشد. اشکال دوم آن است که لازم می‌آید آنچه که متعلق است، متأخر باشد و آنچه که متأخر است، متقدم باشد، یعنی لازم می‌آید که شیء واحد، در آن واحد، هم متقدم و هم متأخر باشد و این محال است.

الف. پاسخ از اشکال مربوط به مرحله جعل و انشاء

از این اشکال، دو پاسخ داده شده است:

۱. پاسخ مشهور: موقوف، امر به وجود خارجی اش می‌باشد و موقوف علیه، به وجود علمی و تصویری اش است و زمانی که دو وجود شد، دور باطل می‌شود. توضیح این که امری که می‌خواهد ایجاد و بحث کند، امر به وجود خارجی می‌باشد، یعنی آن امری که جعل می‌کند، آن امر به وجود خارجی است و آن امری که در متعلق مأخوذ و معتبر است که صلاة به قصد امر باشد، آن امر به وجود علمی است، نه به وجود خارجی اش. یعنی امر، امر را تصور می‌کند و آن را در متعلق حکمش اخذ و اعتبار می‌نماید. بنابراین، امری که قید متعلق می‌باشد، امر به وجود علمی و تصویری آن است و امری که به متعلق، تعلق می‌گیرد، امر به وجود واقعی اش می‌شود، نه به وجود ذهنی و تصویری آن. در نتیجه موقوف، امر به وجود خارجی اش مراد و مقصود می‌باشد و امر در موقوف علیه (صلاة به قصد امر)، به وجود علمی و تصویری اش مقصود است. بنابراین، اشکال دور مرتفع می‌باشد (میلانی، ۱۴۲۳: ۲/ ۷۵-۷۷).

ب. نقد پاسخ مشهور در کلام محقق اصفهانی

جواب مشهور در صورتی صحیح است که امر به غیر وجود، متعلق موجود باشد. در این صورت است که متعلق، یک وجود دارد و امر، یک وجود دیگر. اما این فرض صحیح نیست، چرا که امر به عین وجود، متعلق آن موجود می‌باشد و محال است که

یک وجودی برای امر در مرحله جعل باشد و وجودی دیگر برای متعلق امر، در مرحله انشاء باشد.

ج. ردّ نظر محقق اصفهانی

به نظر می‌رسد که پاسخ محقق اصفهانی، دارای اشکال است، زیرا در روایات اهل بیت عصمت و طهارت آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومَ، وَقَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورَ». این بیان، در روایات متعددی در باب صفات ذات از کتاب کافی شریف، تکرار شده است (کلینی، ۱۴۲۹: ۱ / ۲۶۱).

۲-۳. اشکال دوم یا لزوم اجتماع متقابلین و پاسخ محقق اصفهانی

محقق اصفهانی می‌نویسد: اگر اشکالی باشد، از جهت دور نیست، بلکه اشکال از جهت اجتماع متقابلین است و اجتماع متقابلین، محال است. برای توضیح اشکال، لازم است ابتدا دو مقدمه را ذکر کنیم:

الف. مقدمه اول

تقدّم و تأخّر تقابل دارند، یعنی از منظر منطق متقابلین می‌باشند. در مفاهیم اضافیه، دو قسم مفهوم وجود دارد. یک قسم از مفاهیم اضافیه، مفاهیمی می‌باشند که تقابل ندارند و در وجود، در یک مورد جمع می‌شوند، مثل محب و محبوب که متضایف می‌باشند. از قبیل انسان که ممکن است هم محب و هم محبوب باشد، مانند شما که خودتان را دوست دارید و هم خودتان دوستدار می‌باشید. قسم دیگر از متضایفان، متضایفینی می‌باشند که با هم تقابل دارند و اجتماعشان محال است، مانند علّت و معلول که هم تضایف دارند و هم تقابل دارند و یکی از موارد تقابل، متقدّم و متأخّر است، یعنی یک شیء نمی‌تواند هم متقدّم باشد و هم متأخّر.

ب. مقدمه دوم

برای تقدّم و تأخّر در فلسفه و منطق، اقسامی ذکر شده و یکی از آنها، تقدّم و تأخّر به طبع است. تقدّم و تأخّر به طبع، به این بستگی دارد که یکی در وجود، مستغنی از دیگری باشد و دیگری در وجودش، مستغنی از این نباشد و هر وقت بخواهد موجود

شود، نمی‌شود مگر اینکه آن دیگری موجود باشد و نسبت متعلق با بعث (امر)، از قبیل نسبت تقدّم و تأخّر طبعی است، زیرا ممکن نیست در عالم، امری وجود بگیرد، مگر اینکه متعلق، با آن امر وجود بگیرد و امر بی‌متعلق نمی‌تواند وجود داشته باشد، ولی متعلق امر، ممکن است در عالم موجود باشد و امری هم وجود نداشته باشد.

باید دقت نمود که یک متعلق امر، به وصف متعلق الامر داریم و یک ذات متعلق نیز داریم و نسبت متعلق با امر، نسبت تضایف می‌باشد و تضایف آن در تمام مراتب، متکافئان می‌باشد. ذات متعلق بر امر، تقدّم طبعی دارد، نه ذات متعلق به وصف متعلّیّت و ذات متعلق امر، ممکن است موجود باشد و در عالم، امری موجود نباشد. مانند این که امر به اطعام مسکین، صحیح نیست مگر با وجود اطعام مسکین.

بنابراین، متعلق امر تقدّم طبعی بر امر دارد و امر، تأخّر طبعی از متعلق امر دارد، لذا اگر امر تعلق بگیرد به صلاة به قصد امر، امری که به صلاة به قصد امر تعلق گرفته، متعلق می‌باشد و صلاة به قصد امر، متعلق است و امری که در متعلق اخذ شده، متعلق المتعلق است. در نتیجه، آن امر مأخوذ در متعلق، به دو رتبه مقدم می‌باشد بر امری که به متعلق، تعلق گرفته است.

ج. پاسخ محقق اصفهانی از اشکال متقابلین

اشکال اجتماع متقابلین را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که امر، همیشه از وجود علمی امر و نه وجود خارجی آن، منبعث می‌باشد. یعنی انبعاث از امر، همیشه از وجود علمی آن است، نه از وجود خارجی آن. همان‌طور که شخص تشنه از وجود خارجی آب، متحرّک و منبعث نمی‌شود، بلکه از وجود علمی آب متحرّک می‌گردد. اگر آب در کنار این شخص باشد و او خبر نداشته باشد، هرگز برای نوشیدن، دست به طرف آب دراز نمی‌کند و اگر علم به وجود آب پیدا کرد، در مقام طلب منفعل می‌شود و به جستجوی آن می‌پردازد. در فرمانبری امر مولا نیز چنین است، یعنی از وجود خارجی امر مولا، هیچ‌وقت عبد متأثر نمی‌شود، اگرچه در مقام عبودیت باشد. اما اگر علم به امر مولا پیدا نمود، منبعث می‌شود. پس در متعلق امر، قصد امر، مأخوذ و معتبر است، اما قصد امر علمی، نه قصد امر خارجی و آنچه متعلق است، امر به وجود خارجی اش

می‌باشد و آنچه متعلق است، امر به وجود علمی‌اش می‌باشد و بین وجود خارجی و وجود علمی، تقدّم و تأخّر طبیعی وجود ندارد (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱/۳۲۷).

د. نقد و بررسی پاسخ محقق اصفهانی

به نظر می‌رسد که پاسخ محقق اصفهانی، اشکال اجتماع متقابلین را برطرف نمی‌کند، زیرا مأخوذ در متعلق امر، گاه صورت علمیه امر، مطلقاً می‌باشد، اگرچه که صورت علمیه و ذهنیه، مطابق با واقع نبوده، بلکه جهل مرکب باشد. اگر مراد محقق اصفهانی این باشد، پاسخ ایشان از اشکال تمام است، چون امر به وجود خارجی‌اش، که همان بعث مولا می‌باشد، متأخّر از صلاة به قصد امر، به صورت ذهنی است که مؤثر در انبعاث عبد می‌باشد و آن صورت ذهنی هم، مطابقت با واقع را لازم ندارد.

گاه، مأخوذ در متعلق امر، صورت علمیه‌ای می‌باشد که مطابق با واقع است، یعنی صورت ذهنیه امر صله، که از مولا صادر شده است، همان محرک این عبد می‌باشد و مقصود از صورت علمیه، صورت علمیه مطابق با واقع است. بنابراین محرک عبد، امر به وجود خارجی‌اش نمی‌باشد، بلکه محرک او، صورت علمی امر مولا است، البته آن هم صورت علمی‌ای که مطابق با واقع می‌باشد. در نتیجه، اشکال برمی‌گردد، زیرا خود واقع محتاج به صورت علمیه، مطابق با واقع نمی‌باشد و ممکن است واقع موجود باشد و صورت علمیه مطابق با واقع، وجود نداشته باشد. لکن، صورت علمیه مطابق با واقع در وجود، محتاج به واقع است، یعنی تا امر واقعی نباشد، صورت علمیه مطابق با امر واقعی، محال است که پیدا شود و وقتی محال شد، صورت علمیه‌ای که در متعلق امر، مأخوذ و معتبر است، بالطبع از خود امر واقعی، متأخر است، چون ملاک تأخّر طبیعی، این می‌باشد که اگر بخواهد موجود شود، باید آن طرف قطعاً وجود داشته باشد. بنابراین، صورت علمیه امر واقعی، متأخر است و از سوی دیگر، وقتی در متعلق خود امر واقعی اخذ شد، چون متعلق متعلق است، پس طبعاً متقدم می‌باشد و لازم می‌آید که یک چیز، هم متأخر بالطبع باشد و هم متقدم بالطبع. پس، اشکال اجتماع مثلین، باقی است و رفع نشده است (میلانی، ۱۴۲۳: ۲/۷۷؛ محقق عراقی، ۱۳۷۰: ۱/۲۲۹).

ه. محذور در کلام محقق نائینی در محل بحث

محقق نائینی می‌نویسد: اخذ قصد امر در متعلق امر، مستلزم محذور دور است. به این بیان که تمام اوامر شرعیه، از نوع قضایای حقیقیه می‌باشند و قضیه، حقیقیه عبارت است از جعل حکم در مرحله انشاء بر موضوع مفروض الوجود، یعنی موضوع حکم در قضیه حقیقیه، در مرحله انشاء باید مفروض الوجود باشد. به عبارت دیگر، قضایایی که در مقام بیان احکام شرعی وارد شده است، به نحو قضایای حقیقیه می‌باشد. مثلاً در باب حج، از روایات استفاده می‌شود که «المستطيع يجب عليه الحج»، کلمه مستطيع به افراد نظر دارد و مراد از افراد، اعم از کسانی است که در زمان صدور حکم مستطيع بوده‌اند و یا کسانی که در آینده وجود پیدا می‌کنند و مستطيع می‌شوند. همه آنها، مشمول حکم وجوب حج می‌باشند.

بنابراین، امری که در قصد الامر می‌باشد، فعل مولا است و در اختیار خود مولا می‌باشد، نه در اختیار عبد و مکلف و چون قصد الامر از دایره اختیار مکلف و عبد خارج است، پس باید وجود قصد الامر، مفروض قرار داده شود. بنابراین، صحیح نیست که قصد الامر در دایره تکلیف قرار بگیرد و مکلف، به تحصیل آن مأمور گردد و اگر چنانچه قصد الامر بخواهد در دایره تکلیف قرار بگیرد، تکلیف به غیر مقدور لازم می‌آید.

و. نقد و بررسی نظر محقق نائینی

دیدگاه محقق نائینی، از جهت صغری و کبری، دارای اشکال است.

اشکال اول: کلیت کبری ناتمام است، چون برگشت قضیه حقیقیه به قضیه شرطیه و فرض وجود موضوع، لازم نیست مگر در **دو صورت:**

صورت اول: جایی که عرف حاکم باشد، مانند «أوفوا بالعقود» که مولا وجود عقدی را مفروض گرفته و سپس، وجوب وفا را جعل و انشاء نموده است، یعنی باید عقد، قبل از وجوب وفا باشد و مناط آن، تفاهم عرفی است. هنگامی که این خطاب «أوفوا بالعقود» به عرف القاء می‌شود، عرف این را می‌فهمد که وفای به عقدی که وجود دارد، واجب می‌باشد، نه اینکه عقد را ایجاد کن و بعد به آن وفا نما. بنابراین،

موضوع در قضیه «أوفوا بالعقود» و نظایر آن، عقد مفروض الوجود می‌باشد.

صورت دوم: فرضی است که عقل حاکم باشد و آن موردی است که امثال تکلیف، مقدور مکلف نباشد، مانند مثال «صل عند زوال الشمس» و چون موضوع که زوال شمس می‌باشد، امر غیر اختیاری است و در اختیار مکلف نمی‌باشد، عقل حکم می‌کند که چون امثال «صل» مقدور نیست، پس باید زوال شمس قبلاً موجود شود تا امر «صل» صحیح باشد.

در غیر این دو صورت، موضوع مفروض الوجود در قضایای حقیقه نیاز نیست، یعنی نیاز به برگرداندن قضیه حقیقه به شرطیه نداریم و نیاز به مفروض الوجود گرفتن موضوع، نمی‌باشد. بنابراین، دیدگاه محقق نائینی دارای اشکال است.

اشکال دوم: تطبیق کبرای مذکور بر این بحث صحیح نیست، چون بحث ما محل ورود و داوری عرف نیست که ورود نموده و حکم بدهد، زیرا بحث از امکان است و بحث از امکان، خارج از حوزه عرف بوده و مربوط به عقل می‌باشد. اما در بحث ما، عقل مانعی نمی‌بیند که موضوع، مفروض الوجود قرار داده شود، زیرا عقل در جایی حکم به فرض وجود موضوع می‌نماید که تحت اختیار مکلف نبوده و موضوع مقدورش نباشد. بنابراین، اگر تکلیف در ظرف امثال، مقدور مکلف باشد، عقل مانعی از تکلیف نمی‌بیند و مفروض ما هم این است که جاعل، فرمان و امری را جعل کرده است. پس، اشکالی وجود ندارد و دیدگاه محقق نائینی صحیح نیست (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۱۲).

ز. بررسی کلام آیت الله خوئی در محاضرات

مرحوم آیت الله خوئی، نظر مرحوم نائینی را نپذیرفته و می‌نویسد: التزام به عدم محذور، جمع بین متنافین است و صحیح نیست.

باید گفت اگر محقق خوئی، اصل مبنای محقق نائینی که ارجاع تمام قضایای حقیقه به قضیه شرطیه است را قبول نداشته باشد، پاسخ ایشان صحیح است. لکن، پذیرفتن مبنای محقق نائینی در موضوع ارجاع قضیه حقیقه به قضیه شرطیه از یک سو و ملتزم شدن به عدم محذور در مسأله اخذ و عدم اخذ قصد الامر در متعلق از سوی

دیگر، جمع بین متنافیین می‌باشد و صحیح نیست، زیرا محقق خوئی در در مبحث ترتب کتاب **محاضرات** تصریح می‌فرماید که قضیه حقیقه، برگشت به قضیه شرطیه دارد و موضوع، مقدم می‌باشد و حکم تالی است و محال است که جزا به حسب وضع و رفع، متکفل شرط شود (خوبی، ۱۴۲۲: ۱۱۹/۳).

بنابراین، اگر آیت الله خوئی موضوع را شرط و تالی را حکم می‌داند، معقول نیست که مشروط و فعلیت آن، قبل از وجود شرط و فعلیت جزا و تالی، قبل از فعلیت و وجود مقدم موجود باشد، لذا یا آن مبنا ناتمام است و یا این سخن نادرست می‌باشد و در این جا فرض این است که امر به صلاة، موضوع واقع شده و اگر امر به صلاة موضوع است، پس باید مفروض الوجود هم باشد و مطابق دیدگاه نائینی و مرحوم خوبی، فرض بر این است که امر مشروط می‌باشد و معنایش آن است که شرط و مشروط به یک وجود، موجود شوند و این معقول نیست. به عبارت دیگر در بحث ما، زمانی که قضیه حقیقه، قضیه شرطیه بوده و موضوع در قضیه، شرط باشد، وجود مشروط و فعلیت آن قبل از وجود شرط معقول نیست و همچنین فعلیت جزا پیش از فعلیت مقدم، معقول نیست، با اینکه فرض این است که امر، در امر به نماز، به قصد الامر موضوع واقع شده است و بر طبق مبنای مرحوم نائینی و مرحوم خوئی، امر متعلق، مشروط می‌باشد. بنابراین، وجود شرط و مشروط به وجود واحد لازم می‌آید و این معقول نیست (میلانی، ۸۲-۸۱/۲).

۳. مقام سوم یا مرحله فعلیت و اشکالات آن

در این مرحله، بحث این است که آیا اخذ و اعتبار قصد الامر در متعلق امر، به حسب مرحله فعلیت ممکن است یا ناممکن.

نظر محقق نائینی

اخذ و اعتبار قصد الامر در متعلق امر، در مرحله فعلیت ممکن نیست، بلکه ممتنع است، زیرا فعلیت حکم توقف بر فعلیت موضوع دارد و تا موضوع (متعلق المتعلق) فعلیت نداشته باشد، حکم فعلیت نخواهد داشت، چون فعلیت موضوع، شرط فعلیت

حکم است و با توجه به اینکه قصد امر، جزئی از موضوع و متعلق است، وجود شیء قبل از وجود شیء و فعلیت، قبل از فعلیت شیء لازم می‌آید و بیان شد که نسبت موضوع به حکم، نسبت شرط به مشروط می‌باشد، لذا فعلیت شرط، مقدم بر فعلیت مشروط است و گرچه محذور دور نمی‌باشد، ولی ملاک دور در آن وجود دارد و ممتنع است (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۲۸).

۴. مقام چهارم یا مرحله امتثال

بحث در مرحله چهارم از این است که آیا اخذ قصد قربت به معنای قصد امتثال امر، در متعلق امر، بحه سب مقام امتثال ممکن است یا خیر.

محذورات و اشکالاتی در مقام چهارم

اشکال اول: این اشکال را آخوند خراسانی و محقق نایینی مطرح کرده‌اند. توضیح این که قصد امتثال امر، باید متأخر از اجزاء و شرائط نماز باشد، چون باید چیزی واجب باشد تا مکلف، قصد امتثال آن را بکند و اگر فرض نماییم که قصد امتثال، یکی از اجزاء و شرائط واجب و متعلق است، پس باید متقدم باشد و از سوی دیگر، باید چیزی باشد تا مکلف آن را قصد امتثال کند. بنابراین، قصد امتثال امر باید متأخر باشد و در نتیجه، لازم می‌آید که قصد امتثال، هم متقدم باشد و هم متأخر و این محال است.

اشکال دوم: امتثال امر به صلاة، به قصد امتثال ممتنع می‌باشد، زیرا هنگامی که مولا امر به نماز کند و بگوید اَقِمُوا الصَّلَاةَ، امر را مثلاً روی نماز ده جزئی برده است. بنابراین، نماز نه جزئی که بدون قصد امتثال می‌باشد، امر ندارد، یعنی صلاة تنها که امر ندارد و امر به کل هم که قابل امتثال نمی‌باشد، زیرا قصد امتثال، از اجزاء نماز می‌باشد و اگر مکلف بخواهد تمام اجزاء نماز را به قصد امتثال بیاورد، یعنی امتثال را به قصد امتثال بیاورد و این قابل انجام نیست. پس امر به صلاة به قصد امتثال، محال است.

اگر بگوییم که امر به مرگب تعلق گرفته است، باز هم صحیح نیست، چرا که امر باید داعی و محرک به سوی متعلق خودش باشد، یعنی امر مولا، مکلف را به نماز که مرگب از اجزاء و شرائط می‌باشد، تحریک می‌کند و یکی از اجزاء صلاة، قصد امتثال

امر می‌باشد و باید نماز را با قصد امتثال امر انجام دهد و لازمه‌اش این است که امر، داعی به داعی بودن خودش شود و لازم می‌آید که شیئی، علت برای علیت خودش باشد و این محال است. در نتیجه، اخذ و اعتبار قصد امر در متعلق امر، به صورت جزئیت و شرطیت محال است. (میلانی، ۱۴۲۸: ۲/ ۸۸-۸۹)

الف. نقد اشکالات سه گانه توسط آفاضیاء عراقی

برای تبیین دیدگاه آفاضیاء، ذکر چند نکته لازم است:

۱. واجب مرگب، از منظر مقام ثبوت، دارای سه فرض است:

اول: تمام اجزاء مرگب تبعدی بوده و در آن، قصد قربت معتبر می‌باشد.
دوم: تمام اجزاء مرگب توصلی است و در آن، قصد قربت معتبر نمی‌باشد.
سوم: برخی از اجزاء و قیود مرگب، توصلی و برخی دیگر از اجزاء آن، تبعدی است. مثلاً در نماز، دو گونه شرط معتبر می‌باشد. در یک قسم، قصد قربت معتبر نیست و آن، طهارت از خبث است و در قسم دیگر، قصد قربت معتبر است و آن، طهارت از حدث می‌باشد و نماز از این قبیل است. به این بیان که، به جز قید قصد الامر، در سایر اجزاء نماز از قبیل تکبیرة الاحرام و... قصد قربت به معنای قصد الامر معتبر می‌باشد، یعنی تمام اجزاء نماز، اجزاء تبعدی است و باید با قصد قربت آورده شود، ولی خود قصد امر که یکی از اجزاء نماز است، تبعدی نمی‌باشد و لازم نیست که با قصد قربت آورده شود، مانند فرضی که متعلق نذر، مرگب از صلاة جعفر و اطعام مسکین بوده است که برخی از اجزاء مورد نذر، تبعدی است (نماز جعفر طیار) و در آن قصد قربت معتبر می‌باشد و برخی دیگر از اجزاء، توصلی است (اطعام مسکین) و در آن، قصد امر معتبر نمی‌باشد.

۲. با همان امر اول، قصد امر در متعلق آن اعتبار و اخذ می‌شود، زیرا امر اقیموا الصلاة

به تعداد اجزاء نماز منحل می‌شود و یکی از آن اجزاء، قصد امر است.

بنابراین در این مرگب، دو سلسله امر داریم، یکی اوامر تبعدی و یکی هم امر توصلی که امر تمام آنها ضمنی است. در اینجا، یک متعلق امر ضمنی توصلی داریم که عبارت است از «أد ما أوجبت عليك بالأوامر الضمنية، بقصد ذلك الأمر الضمني».

بنابراین، اوامر ضمنی تعبّدی، در رتبهٔ مقدّم بر این امر ضمنی توصّلی می‌باشند و هنگامی که مقدّم بوده باشند، همانطور که در بحث صحیح و اعم ثابت نمودیم، می‌توانیم دو شیء مختلف در رتبه را، به یک لحاظ ملاحظه و تصوّر کنیم، نتیجه این که امر اول، برای اخذ و اعتبار قصد امر در متعلّق امر کافی است، همان‌طور که با تعدّد امر، اعتبار و اخذ قصد امر در متعلّق (امر) ممکن است.

با توجه به این نکات، اشکالات سه‌گانهٔ محقّق نائینی پاسخ داده می‌شود، زیرا یکی از اشکالات این بود که لازم می‌آید قصد امتثال هم، به قصد امتثال آورده شود و این مقدور نیست. این اشکال وارد نیست، چون در صورتی صحیح است که تمام اجزاء مرکب، حتی قصد امتثال، تعبّدی باشند. ولی وقتی که قصد امتثال، که یکی از اجزاء مرکّب (نماز) است، توصّلی می‌باشد، دیگر زمینهٔ طرح اشکال از بین می‌رود.

اشکال دیگر این بود که لازم می‌آید قدرت بر امتثال نداشته باشیم، زیرا صلاة بدون قصد امر، که امر ندارد و با قصد امر هم، که قدرت بر امتشالش نداریم. جواب این است که اگر ما یک امر برای همه می‌داشتیم، اشکال وارد بود. لکن فرض آن است که امر به تعداد اجزاء مرکّب به اوامر ضمنیه، منحل می‌شود و خود قصد امتثال هم، به جهت اینکه یکی از اجزاء مرکّب است، دارای امر ضمنی می‌باشد و معنای این سخن آن است که اجزاء را به قصد امر ضمنی خودشان انجام دهید. بنابراین، مکلف قدرت بر امتثال دارد.

اشکال سوم مرحوم نائینی نیز این بود که شیء، علّت برای علیّت خودش می‌شود و این محال است، چون امر، داعی و علّت برای ایجاد متعلّق خودش می‌باشد و اگر به خود داعی هم امر شود، لازم می‌آید امر، علّت برای داعویت خودش بوده باشد. پاسخ این است که با انحلال، جواب مشخص می‌شود، زیرا اگر نماز را به قصد امر کل، یعنی بدون انحلال انجام دهیم، اشکال محقّق نائینی وارد است. ولی اگر امر، منحل شود و تمام اجزاء را به محرّکیت امر ضمنی خود آن‌ها انجام دهیم و در نتیجه، امر به قصد امتثال که توصّلی است، داعی و محرّک نسبت به امر کبّر، اقراً و... می‌شود، نه اینکه داعی به داعیّت خودش شود، چون خودش تعبّدی نمی‌باشد. پس یکی از دو امر ضمنی، داعی شده به محرّکیت برای امر ضمنی دیگر و این معقول است. مانند

فرضی که شارع دو امر داشته باشد، یکی به خود صلاة و دیگری به صلاة به قصد امر، که در این صورت امر، داعی نمی‌شود برای داعویت خودش و ما هم با انحلال، همین کار را انجام دادیم، ولی با کمک گرفتن از دو امر ضمنی.

در نهایت، آقا ضیاء عراقی پس از پاسخ به اشکالات سه‌گانه محقق نائینی، قائل به استحاله اخذ و اعتبار قصد امر، در متعلق امر شده است. هنگامی که مولا می‌خواهد به صلاة، به قصد قربت امر کند، می‌بیند که این قُرب، به حسب رتبه متأخر است، زیرا قُرب ناشی از قصد امر است که معلول امر می‌باشد و از طرف دیگر در همان حال، اگر قصد امر را در متعلق امر، اخذ و اعتبار کند، باید ملاحظه کند چیزی را که به حسب رتبه، متقدم می‌باشد و این محال است که در ظرف واحد، شیء واحد در رتبه معلول و علت، در آن واحد باشد (عراقی، ۱۴۱۷: ۱/۱۸۶).

ب. نقد و بررسی کلام آقاضیاء عراقی

عمده اشکال در دو نکته خلاصه می‌شود:

اول: اشکالات مرحوم نائینی زمانی دفع می‌شود که دو امر ضمنی و واقعی، در مقام جعل و انشاء درست کنیم که متعلق یکی، امر ضمنی خود عمل باشد و متعلق دیگری، بعث و داعویت به آن امر باشد. اما اگر انحلال به اعتبار عقلی بوده و واقعیت نداشته باشد، اشکالات مرتفع نخواهد شد. در بحث ما انحلال عقلی است، زیرا در مرگب ارتباطی، به حکم عقل غرض واحد است و به تبع، اراده هم واحد می‌باشد و با توجه به اینکه امر تابع اراده است، پس امر نیز واحد می‌باشد.

بنابراین، آنچه که به وسیله اُقیموا الصلاة انشاء می‌شود، با تمام اجزاء و قیودش یک وجوب، یک غرض، یک اراده و یک اطاعت و یک معصیت می‌باشد و عقل، امر مولا را به اوامر ضمنی کثیر، اقرأ و... تحلیل می‌کند. لذا فقط اعتبار و تحلیل، عقلی است، اما در خارج به وسیله اُقیموا الصلاة، یک بعث بیشتر وجود ندارد و اعتبار و تحلیل عقلی، هیچ واقعیت خارجی ندارد که موجب وجود اوامر متعدد ضمنی شود (میلانی، ۱۴۲۸: ۲/۹۲).

دوم: بعضی از اوامر، بر اوامر دیگر به حسب رتبه، مقدم می‌باشند و بعضی دیگر، به

حسب رتبه متأخر هستند. یکی از اوامر ضمنی که مورد ادعا می‌باشد، امر ضمنی «ائت بقصد الامتثال» است. بنابراین، سؤال این است که مکلف، چه چیزی را باید به قصد امتثال تحصیل کند و غیر از امر کبر، اقرأ و... چیزی نیست که مکلف بخواهد آن را با قصد امتثال بیاورد. در نتیجه، باید اوامر ضمنی کبر، اقرأ و ارکع و... قبل از امر «ائت بقصد الامتثال» باشند و معنایش این است که اوامر ضمنی، مقدم بر امر «ائت بقصد الامتثال» می‌باشد، زیرا اوامر ضمنی، در رتبه موضوع می‌باشند و لذا مقدم بر امر «ائت بقصد الامتثال» هستند. از سوی دیگر، فرض هم این است که تمام این اوامر (امر ائت بقصد الامتثال و سایر اوامر ضمنی کبر و اقرأ و...) به یک وجود، موجود می‌شوند، زیرا امر به مرکب شده است که دارای یک وجود است، نه وجودهای متعدد. بنابراین، لازم می‌آید که دو مختلف به حسب رتبه، به وجود واحد موجود شوند و این معقول نیست (عراقی، ۱۳۷۰: ۲۱۸/۱).

ج. نقد و بررسی مسلک آقاضیاء عراقی

به نظر می‌رسد سخن آقاضیاء صحیح نیست، زیرا آنچه را که آمر لحاظ می‌کند و در رتبه متأخر و معلول قرار دارد، قُرب خارجی است و قُرب خارجی، ناشی از قصد امر می‌باشد و آنچه را که در متعلق امر، اخذ و اعتبار می‌کند، قُرب به وجود علمی است و وجود علمی بر وجود خارجی مقدم می‌باشد و محذوری وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، اعتبار و اخذ قصد امر در متعلق امر، به نحو تقيید، اشراط یا به نحو ترکیب و جزئیت در مراحل چهارگانه بررسی شد، یعنی در مرحله تصوّر، انشاء، فعلیت و امتثال. دیدگاه بزرگان نظیر محقق خراسانی، مرحوم میرزای نائینی، محقق خوئی، محقق اصفهانی، آقاضیاء عراقی، حضرت استاد محقق، وحید خراسانی زیده عزه و... را ذکر کردیم و روش‌های آنان را بررسی نمودیم. نتیجه این شد که اخذ و اعتبار قصد امر در متعلق، به امر اول، قابل تعقل نمی‌باشد.

کتاب نامه

۱. اصفهانی، محمد حسین، **بحوث فی الأصول**، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۶ق.
۲. ———، **نهاية الدراية فی شرح الکفایه**، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.
۳. حسینی میلانی، علی، **تحقیق الأصول**، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
۴. خویی، ابوالقاسم، **محاضرات فی أصول الفقه**، مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۵. شیروانی، علی و غرویان، محسن، **ترجمه اصول استنباط**، قم، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
۶. عراقی، ضیاءالدین، **بدائع الافکار فی الأصول**، نجف اشرف، چاپ اول، ۱۳۷۰ق.
۷. ———، **نهاية الأفكار**، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، دار الحدیث للطباعة و النشر، قم، ایران، اول، ۱۴۲۹ق.
۹. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن، **کفایة الأصول (با حواشی مشکینی)**، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی